

یادداشتهای زن- زندگی- آزادی (نمره بیست و پنجم)

قتل حکومتی محسن شکاری محکوم و
صدای ندانسان سپاسی بازداشتهای ما

امیرجوهری لنگرودی

amir_772@hotmail.com

در هفتاد و هشتمین روز پس از قتل حکومتی مهسا امینی، یعنی صبح هفدهم (۱۷) آذر ۱۴۰۱ دستگاه قضایی حاکمیت اسلامی خبر اعدام محسن شکاری، کارگر را منتشر کرد. می‌گویند: محسن از کلاس سوم مدرسه دبستان، در مکان‌های مختلفی برای گذران زندگی و کمک به خانواده‌اش کار می‌کرد. در عروسک فروشی، در بوتیک لباس، ساندویچی و این اواخر در کافه‌ای، در هفت حوض شرق تهران، کار می‌کرد. برای شناخت بهتر او این تکه از معرفی‌اش که دندان پزشکی نوشته خواندنی‌ست: «باشگاه می‌رفت و ورزش می‌کرد، قوی هیکل بود، محکم حرف می‌زد، خال کوبی هم داشت، قیافشو می‌دیدید جرات نمی‌کردی زیاد باهاش کل کل کنی، کار می‌کرد تو مغازه، ساندویچی و بعضی وقتا هم کارگری، خلاصه خرجش را خودش در می‌آورد. دستش توجیب خودش بود گرچه همیشه جیبش خالی بود و همیشه قسمتی از هزینه درمان را می‌داد و بقیه‌اش می‌شد بدهی برای جلسه بعد. ولی پسر خوبی بود داش مشتی و با معرفت، اگه می‌تونست کاری واست بکنه حتما می‌کرد بدون چشمداشت...»*

بی‌دادگاه جمهوری اسلامی محسن شکاری ۲۳ ساله را به اتهام «محاربه از طریق کشیدن سلاح به قصد جان و ایجاد رعب و وحشت و سلب آزادی و امنیت مردم و همچنین جرح عمدی با سلاح سرد به مامور بسیج حین انجام وظیفه و مسدود نمودن خیابان ستارخان تهران و اخلال در نظم و امنیت جامعه» یعنی برپایه اتهامات ناچسب و نخ نمای همیشگی شان، طنابی برای گردنش فراهم آوردند؛ حاصل کارشان از پیش روشن است؛ هراس افکنی در کل جامعه و پیامشان آشکار، می‌خواهند با اعدام، وحشت و ارباب را بر جامعه جوان ما القا کنند تا وحشت و هراس خود را از پیشروی هر روزه جنبش انقلابی ما زیر نقاب «قتل‌ها و اعدام‌ها» پنهان کنند!

محسن را شکنجه کردند تا از او اقرار بگیرند که از آمریکایی‌ها پول گرفته تا در جامعه آشوب به پا کند. خود محسن بر آن بود که حکم «محاربه» برای ترساندن اوست؛ محسن به هم بندی‌هایش یادآور می‌شد: «به خدا کسی را به خاطر سه تا خراش یک بسیجی در درگیری خیابانی، آنهم خراش‌هایی که حتی بخیه

هم نخورده‌اند، اعدام نمی‌کنند» اما حاکمیت اسلامی به فرمان فرمانده در مانده، نه برای سه خراش، بلکه برای اطمینان خاطر بخشیدن به نیروی مضمحل شده و در تنگنا قرار گرفته بسیج در کف خیابان‌ها، آنگاه که جوانان عصیانگر ما، هر کجا آنها را به چنگ می‌آورند، ضمن دفاع از خود، آنان را گوشمالی لازم می‌دهند، محسن را به همین بهانه‌ها اعدام کردند تا با این قتل‌های آشکار حکومتی، برای هر بسیجی مزدور، به خیال خود زنگ تنفسی بخرند و اعتمادشان را به دستگاه سرکوب قوه قضائیه جلب نمایند که: بروید، ما هوای تان را داریم؛ حکم «محاربه» صادر و مجازات اعدام اجرا کردند تا مرحمی بر روحیه ترس و وحشت بسیجیانی که امروز دنبال «سوراخ موش» می‌گردند، فراهم آورند. در ساده‌ترین عبارت، آن‌ها می‌خواهند با این کشتار، پیام وحشت حاکمیت سیاه خود را به درون جامعه رسوخ دهند تا تاریک دلی و توحش خودشان را پشت اجرای «حکم الهی اعدام» پنهان سازند و دقیقاً فردای سه روزی این عمل ننگین و قرون وسطایی خود را پیاده می‌کنند که مردم و خاصه جنبش خروشنده دانشجویان در خیابان‌اند و محکم‌ترین شعارها را علیه حاکمیت، با فریاد رسا سر می‌دهند؛ بالای پل بزرگراه پارک وی تهران پرده‌ای آویزان کرده‌اند که بر آن نوشته: «**ما گر ز سر بریده می‌ترسیدیم / بی‌اسلحه با شما نمی‌جنگیدیم**» در چنین هنگامه‌ای، طناب را برای گردن محسن شکاری آماده نمودند و او را به بالای دار بردند.

وظیفه ما است خبر اعدام این جوان کارگر را تا منتهی الیه جامعه و به درون همه‌ی خانه‌ها، در سرتاسر کشور و همه کشورهای رتاسر جهان برسانیم! چرا که آگاهی‌رسانی به دیگران و افزودن به دایره اعتراضات و اعتصابات تنها راه مضمون ماندن جامعه از تجاوز و تعدی نیروهای سرکوبگر تا بن دندان مسلح در این تقابل نابرابر است.

باید به جد دریابیم، جان زندانیان سیاسی و همه بازداشتی‌های ماه‌های اخیر که همراهان پیگیر انقلاب نوین زن-زندگی-آزادی هستند و در زندان‌های پر شمار شناخته و ناشناخته، درسوله‌ها و انبارهای متروک، به دور از چشمان مادران و پدران و مردم نگهداشته شده‌اند، تماماً در خطر است. در این مبارزه نابرابر چنانچه یک قدم و تنها یک قدم عقب بنشینیم، حاکمیت دیو صفت، با همه ابزار سرکوبش، صد قدم پیش می‌آید. محسن شکاری یکی از خود ما بود که از خیابان او را ربودند یکی از همین جوانان دلاور قیام خونین در مصاف نابرابر با قوای سرکوبگر مسلح به زنجیر، قمه، چاقوی ضامن دار، باتوم و انواع سلاح گرم جنگی و... او را همچون نوید افکاری و بیشمارانی دیگر به قتل رساندند. ما در این مصاف نابرابر برای وصول به آزادی و برابری، جنبش عظیم «زن، زندگی، آزادی» که تبلور به پا خاستن میلیون‌ها تن از دانش‌آموزان، دانشجویان، زنان، مادران و پدران، اساتید دانشگاه‌ها، معلمان، پزشکان، پرستاران، نویسندگان و شاعران و مترجمان، روزنامه‌نگاران، بازنشستگان و کارگران و نمایندگان ملیت‌های بلوچ، کرد، آذری، عرب، ترکمن، لر و بختیاری به‌شمار می‌روند، مویه و سوگواری نمی‌کنیم، بلکه برای عقب راندن دشمن، ما نیازمند صف آرایی محکم، سازمان یافته و گسترده در تمامی شکل‌های متنوع آن هستیم تا جنبش انقلابی ما، حالت پایدار و پیشرونده و استواری را بدست آورد. تداوم مبارزه ای که آحاد ملت، پشتیبان و مروج آن باشند. پیشروی که از نهادهای سرکوب‌گر و حاکمیت جانبدار زندان و شکنجه و اعدام، تا حد ممکن، امکان بازسازی نیروهای سرکوب را بگیرد، چنان درسی دهد که قادر نگردند بعد از قتل محسن شکاری به اعدام دیگر معترضان دست یازند!

جنبش ما تا آستانه پیروزی نهایی و فرا چنگ آمدن خواسته‌های انسانی و برحقش، همچنان خواهد رزمید تا سرنگونی کل نظام، تا واژگونی دژخیم بدخو و دشمن تاریک اندیش، تا روز زیبای دادگری تا روز دادخواهی همه جانفشنان راه‌هایی؛ به پا ایستاده و می‌ستیزد، نه می‌بخشد و نه فراموش می‌کند!

امروز همچون دیروز، درپهنه رودرویی‌ها، سیاست ضد انسانی بربرمنشانه و خون چکان ربودن معترضان و به قتل رساندن آنان که از جغرافیای بلوچستان و با کشتار جوانان بلوچ به جریان افتاده، با اعدام جنایتکارانه و ناگهانی محسن شکاری شکل ویژه‌ای به خود گرفته و به نوعی پاسخ به جسارت

حضوری سه روز پیکار مردم سراسر ایران در روزهای ۱۴-۱۵-۱۶ آذر بود. همزمان نیز برای **حمید قره‌حسنلو**، پزشک انسان دوست متخصص رادیولوژی در کرج، حکم «اعدام» و برای همسرش فرزانه قره‌حسنلو نیز «۲۵ سال حبس نفی بلد در اهواز» صادر شد. دوانسان ذی‌جودی که همه نیروی انسانی خود را در خدمت مردم زحمتکش مناطق محروم گذاشته‌اند، و چهارتن دیگر از ۱۵ متهم پرونده تظاهرات چهل‌حدیث نجفی، با اتهامات ساختگی و غیرقانونی حتی بر پایه قانون کذایی شان، حکم محاربه و اعدام محکوم شده‌اند. نه تنها جان این پنج انسان شریف و مردم دوست، بلکه جان **سامان یاسین**، رپ خوان کرد ساکن تهران و **توماج صالحی** دیگر رپر جوان ایرانی نیز در خطر جدی است.

کشتار مردمان بی دفاع در خیابان‌ها با گلوله‌های ساچمه‌ای و جنگی، در مناطق کردستان با کاتیوشا، دنبال کردن جوانان و یا با ضربات باتوم، با شوکر برقی، اسپری فلفل و گاز اشک‌آور، ماشین‌های آب پاش، حمله شبانه به خانه‌های مردم و یا زجرکش کردن زخمی‌های ربوده شده از بیمارستان‌ها، تحویل ندادن پیکر کشته‌شدگان به خانواده‌ها، اوج توحش حاکمیت اسلامی را در برابر دیدگان آحاد جهانیان به نمایش می‌گذارد. بر همه ماست که مقاومت و رزیم و جنبش خیابانی را با حضور هر چه گسترده‌تر مان، تجلی اراده مبارزه تاریخی‌ما برای پیروزی و به ثمر دهی روند زن، زندگی و آزادی گردانیم!

همچون یادداشت پیشین بجاست؛ که با تجمع هر روزهی خانواده‌ها، پشت دیوارهای زندان‌ها همراه شویم. زندان‌ها را محاصره کنیم و آزادی زندانیان سیاسی را فریاد بزنیم:

شعار «**زندانی سیاسی آزاد باید گردد**» را به شعاری کانونی بدل نماییم؛

«**آزادی همه بازداشت شدگان ماه‌های اخیر را**» ؛

و اینبار «**احکام اعدام ملغی باید گردد**» را برجسته سازیم. ایدون باد!

جمعه ۱۸ آذر ۱۴۰۱ برابر با ۰۹ دسامبر ۲۰۲۲

<http://karegari.com>

* یادداشت دندانپزشک محسن شکاری:

یکی از رفقا منو بهش معرفی کرده بود راهش تا مطب من خیلی دور بود ، چند باری برای درست کردن دندوناش و جرمگیری پیشم اومد . جوون بود ، باشگاه میرفت و ورزش میکرد ، قوی هیکل بود ، محکم حرف می‌زد، خال کوبی هم داشت ، قیافشو می‌دیدم جرات نمی‌کردی زیاد باهاتش کل کل کنی ، کار می‌کرد تو مغازه ، ساندویچی و بعضی وقتا هم کارگری ، خلاصه خرجش را خودش در می‌آورد دستش توجیب خودش بود گرچه همیشه جیبش خالی بود و همیشه قسمتی از هزینه درمان را میداد و بقیه اش می‌شد بدهی برای جلسه بعد . ولی پسر خوبی بود داش مشتی و با معرفت ، اگه میتونست کاری واست بکنه حتما می‌کرد بدون چشمداشت ، یکبار کیف قاپی را که موبایل دختری تو خیابون زده بود تعقیب کرده و گوشه را ازش گرفته و به دختره پس داده بود و بخاطرش چاقو خورده بود . بعضی وقتا تو بازی با دوستاش شرط بندی می‌کرد و بیشتر وقتا هم می‌باخت ، می‌گفت من پاکباختم . حسابش که می‌موند ، می‌گفت دکتر چیزی واسه از دست دادن ندارم

...مال مردم خور نیستم ، وسع کمه ، میارم حتمن میارم دفعه بعد.....

...ولی بدخواه داشتی ، مدیونی بهم نگی

برای من هم خیالی نبود ، از راستی و صفای دلش و جیب خالی و قیافه غلط اندازش مطمئن بودم

به هر حال تو پرونده اش نوشته شده بود : بدهکار
خیلی وقت بود که نیامده بود و من هم اصلا فراموشش کرده بودم تا امروز...
کامپیوتر مطب را روشن کردم و تو پرونده اش نوشتم : بستانکار

خداحافظ محسن

#تحلیل_زمانه

@TahilZamane